



خاستگاه سرپوش در نخستین سکه‌های اشکانی

(از ارشک یکم تا مهرداد یکم)

احسان افکنده*

استادیار گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

فاطمه افشاری

دانش آموخته کارشناسی ارشد تاریخ ایران باستان دانشگاه شهید بهشتی

(از ص ۲۱ تا ۴۱)

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۱۲/۸، تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۸/۱۰/۱

علمی-پژوهشی

چکیده

در بررسی سکه‌های نخستین اشکانیان، پژوهشگران بیشتر بر میراث یونانی‌مآبی و پارسی-هخامنشی به‌عنوان عناصر مسلط تأکید می‌کنند و عناصر سکایی عموماً نادیده انگاشته می‌شوند. یکی از نقش‌مایه‌های این سکه‌ها، سرپوش قائم‌نوک‌تیزی است که بر سر شاه قرار دارد. مسئله اصلی پژوهش، بررسی خاستگاه سرپوش شاهان نخست اشکانی است که عموماً متأثر از سکه‌های شهرهای هخامنشی و فرهنگ پارسی انگاشته می‌شود. فرضیه این مقاله، احتمال سکایی بودن این سرپوش با توجه به خاستگاه سکایی اشکانیان است. مقاله حاضر بر آن است تا با روش توصیفی-تحلیلی و مقایسه این سرپوش با نقش‌مایه‌های هخامنشی، سکایی و یونانی و توصیفات متون کلاسیک، به بررسی این خاستگاه بپردازد. مقایسه این سرپوش‌ها با سرپوش شهرها، موارد نقش‌مایه‌های دوره هخامنشی و هنر یونانی کلاسیک نشان می‌دهد که این سرپوش برخلاف موارد پارسی که نرم و فاقد برجستگی هستند، شباهت چشمگیری با سرپوش‌های بیابان‌گردان سکایی دارد که در هنر هخامنشی و یونانی به‌صورت قائم به تصویر کشیده شده‌اند؛ در نتیجه، می‌توان گفت سرپوش نخستین اشکانیان گونه‌ای از سرپوش ایستاده و نوک‌تیز سکایی است که مختص اپرنی‌ها یا قبایل داهه بوده است. رد پای سرپوش سکاها در متون کلاسیک نیز دیده می‌شود که از آن به نام کورباسیا یاد شده است. بررسی اصطلاحات سرپوش‌ها در این متون نشان می‌دهد واژه کورباسیا که در آغاز تنها مختص سرپوش سکاها بوده است، بعدها با سرپوش بلند و دنداندار پارسی مختص شاه بزرگ هخامنشی خلط شده و این دو، همسان پنداشته شده‌اند. گذشته از ارتفاع سرپوش‌ها، ظاهراً آنچه به این همسان‌انگاری کمک کرده است، وجود محافظ گردن در هر دو سرپوش بوده است.

واژه‌های کلیدی: سکاها، پارسیان، کورباسیا، سرپوش، سکه‌های اشکانی.

۱. مقدمه

مطالعه پژوهش‌های موجود درباره شکل‌گیری دولت اشکانی نشان می‌دهد که پژوهشگران از دیرباز بر تأثیر عناصر خارجی در شکل‌گیری ایدئولوژی سلطنتی اشکانی تأکید کرده‌اند. بیشتر پژوهشگران اشکانیان را متأثر از فرهنگ یونانی یا ادامه‌دهندگان میراث هخامنشی قلمداد می‌کنند. این دیدگاه‌ها در بررسی نقش‌مایه‌های نخستین سکه‌های اشکانی که از اسناد بسیارمهم برای شناسایی ایدئولوژی سیاسی اشکانی هستند، نیز بازتاب یافته‌اند.^۱ برخلاف آن، امکان وجود عناصر پیشاحکومتی اشکانی در نقش‌مایه‌های سکه‌ها چندان موردتوجه قرار نگرفته است. این موضوع در حالی است که بنیان‌گذار دودمان اشکانی از بیابان‌گردان ایرانی آسیای مرکزی بود و منطقی است که فرض کنیم رد پای عناصر فرهنگی بیابان‌گردان در این سکه‌ها بازتاب یافته باشد.

یکی از مهم‌ترین این نقش‌مایه‌ها، سرپوش قائم و نوک‌تیزی است که در دو سوی سکه بر سر شاه دیده می‌شود. باین‌حال پرسش اصلی، خاستگاه این سرپوش است که کمتر به‌صورت مستقل به آن پرداخته شده است. اندک پژوهش‌هایی که به این سرپوش اشاره کرده‌اند، عموماً آن را میراثی از گذشته هخامنشی می‌دانند؛ برای نمونه، سلوود که یکی از مهم‌ترین بررسی‌ها را درباره سکه‌شناسی اشکانی انجام داده است، آن را با سرپوش شهرهای هخامنشی (سرپوش ساتراپی) یکی می‌داند (Sellwood, ۱۹۸۰: ۱۰). پس از سلوود، این همسان‌انگاری، در بررسی پوشاک دوره اشکانی (برای مثال نک: Sinisi, ۱۹۹۷: ۲۹ & Olbrycht, ۱۹۹۸: ۶۱) و نیز طبقه‌بندی سکه‌های پارتی (Sinisi, ۲۰۱۲: ۲۸۱) عمومیت یافته و ریشه‌های پارسی-هخامنشی سرپوش نخستین شاهان اشکانی موردپذیرش قرار گرفته است. پژوهشگران این وام‌گیری را با تلاش نخستین اشکانیان برای کسب مشروعیت سیاسی در قلمرو پیشین هخامنشیان و پیوستگی به آنان توجیه می‌کنند (Olbrycht, ۲۰۱۷: ۲۰۵-۲۰۷ & Canepa, ۲۰۱۳: ۷۰-۷۱). باین‌حال، خاستگاه هخامنشی سرپوش نخستین شاهان اشکانی، تنها فرض موجود نیست و شاید بتوان آن را یادگار روزگار بیابان‌گردی آنان دانست. فرضیه مقاله حاضر این است که نظر به تعلق ارشک، سردودمان اشکانیان، به طایفه اپرنی و قبایل داهه که خود از اتحادیه قبایل سکایی بودند، محتمل است این سرپوش میراثی از فرهنگ بیابان‌گردان سکایی باشد.

مقاله حاضر بر آن است تا با شیوه‌ای توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای سرپوش شاه را در نخستین سکه‌های اشکانی با دیگر شواهد منقوش و مکتوب

پیشااشکانی مقایسه و خاستگاه آن را بررسی کند. براین اساس، نمونه‌های موردبررسی در این پژوهش، شامل سه سکه از دوران نخست اشکانی (سده‌های سوم و دوم ق.م.)، دو سکه از شهرهای هخامنشی در آسیای صغیر (سده چهارم ق.م.)، دو سکه از فترکه‌های پارس (سده سوم ق.م.)، دو مهر استوانه‌ای هخامنشی (سده‌های ششم و پنجم ق.م.)، پنج تصویر از نقش برجسته‌های شاهان هخامنشی (سده‌های ششم و پنجم ق.م.)، یک تصویر از هنر سکایی (سده چهارم ق.م.) و سه تصویر از هنر یونان باستان (سده‌های ششم تا چهارم ق.م.) است.

۲. مقایسه سرپوش اشکانی با سرپوش‌های ایرانی دوره هخامنشی

همان‌گونه که اشاره شد، یکی از وجوه مشترک سکه‌های نخست اشکانی از ارشک تا مهرداد یکم (سده‌های سوم و دوم ق.م.)، سرپوش قائمی است که بر سر شاه قرار دارد. در روی این سکه‌ها، شاه با سرپوشی بر سر و دیهیمی به دور آن ترسیم شده است (تصاویر ۱، ۲ و ۳). این سرپوش خاص، نه تنها قسمت بالای سر، بلکه گردن و گوش را نیز می‌پوشاند و در زیر چانه بسته می‌شود (نوع ۱ تا ۱۰ سلوود). در پشت سکه‌ها نیز شاه با همان سرپوش، نشسته بر اورنگ با کمانی به دست دیده می‌شود. بعدها هنگامی که در زمان مهرداد یکم و جانشینانش دولت پارت به یک شاهنشاهی مقتدر تبدیل شد، این سرپوش بر روی سکه با دیهیم که مشخص‌کننده جایگاه معتبر و جدید آنان به‌عنوان جانشینان هخامنشیان و سلوکیان بود، جایگزین شد. باین حال، تا پایان روزگار اشکانیان در سده سوم میلادی تصویر شاه با همان سرپوش همچنان در پشت سکه دیده می‌شود.



سلوود، این سرپوش خاص را عموماً با سرپوش موجود در سکه‌های شهرهای هخامنشی یکی می‌داند (۱۰: Sellwood, ۱۹۸۰). ولسکی نیز بر ریشه هخامنشی این سرپوش تأکید و آن را با سرپوش سکه‌های فرمانروایان پسا‌هخامنشی پارس، فرتکه‌ها، مقایسه کرده است (۶۹: Wolski, ۱۹۹۳). اولبریشث نیز عقیده دارد که سرپوش مذکور همان به اصطلاح «سرپوش ساتراپی» هخامنشی است که نخستین اشکانیان در تلاش برای پیوند با هخامنشیان به‌کاربردند (۲۹: Olbrycht, ۱۹۹۷). سرانجام، کانپا بر این باور است که در سکه‌های اولیه اشکانی، قدرت سلطنتی را با ویژگی‌های ایرانی به تصویر می‌کشیدند و با این که کاملاً مشابه سکه‌های ساتراپی نیستند، در شکل سرپوش و جامه شباهت زیادی به آنها دارند (۲۰۵-۲۰۶: Canepa, ۲۰۱۷).

اینکه متون دوره اشکانی اشاره‌ای به این سرپوش نمی‌کنند، چندان تعجب‌برانگیز نیست؛ زیرا بیشتر آنها عمدتاً متعلق به میانه دوره اشکانی تا اوایل دوره ساسانی هستند که این سرپوش در سکه‌ها و احتمالاً دیگر موقعیت‌ها کاربرد خود را از دست داده بود. در فقدان منابع مکتوب پارسی و از آنجاکه پژوهشگران بر تأثیر سرپوش ساتراپی و فرتکه‌ها بر سکه‌های اشکانیان تأکید می‌کنند، برای پی‌بردن به خاستگاه سرپوش اشکانیان، باید از شواهد متعلق به فرهنگ پارسی هخامنشی و پسا‌هخامنشی بهره جست. برای این موضوع در ابتدا سرپوش سکه‌های شهرهای هخامنشی آسیای صغیر را بررسی می‌کنیم که تعدادی از آنها به دلیل شباهت زیاد خود با سکه‌های ارشک و جانشینانش مورد تأکید قرار گرفته‌اند. نمونه‌های برجسته این سکه‌ها متعلق به تارکاموا (Tarkamuwa) شهر هخامنشی کاپادوکیه در سده چهارم ق.م.^۲ (تصویر ۴) و شهری دیگر است که هویت وی به صورت قطعی آشکار نیست (احتمالاً تیریبازس = Tiribazos یا اوتوفرداتس = Autophradates، تصویر ۵):

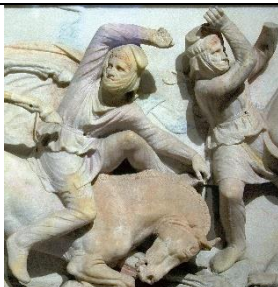


از میان این دو، سکه تارکاموا از اهمیت بیشتری برخوردار است؛ زیرا شباهت زیادی میان کمان‌دار نشسته بر تخت در این سکه و سکه‌های ارشک یکم و دوم وجود دارد

تا آنجا که برخی الگوی سکه‌های ارشک را این سکه تارکاموا می‌دانند که پس از فتح پارت توسط ارشک بر نقش‌مایه‌های ایدئولوژیک سکه‌های اشکانی تأثیر گذاشته است (Curtis, ۲۰۰۷: ۹). گذشته از نقش‌مایه کلی سکه تارکاموا، آنچه پژوهشگران بر آن تأکید می‌کنند، سرپوش خاصی است که بر سر وی و همچنین تیریبازُس / آوتوفرداتس (تصویر ۵) دیده می‌شود که آن را سرپوش عمومی ایرانیان می‌دانند و معمولاً آن را با سرپوش پارسی موسوم به «تیارا» یکسان می‌انگارند (Strootman, ۲۰۱۷: ۱۸۷-۱۸۸). اگرچه میان این سکه‌ها و موارد اشکانی شباهت‌هایی وجود دارد، اما به‌نظر می‌رسد که سرپوش پارسی این سکه‌ها برخلاف نمونه اشکانی فاقد برجستگی و ارتفاع است.

گذشته از این موارد، سکه‌های فرترکه‌های پارس نیز در مقبولیت این سرپوش میان اشکانیان مؤثر قلمداد شده‌اند. برجسته‌ترین نمونه‌های این گروه، سکه‌های ارتخشیر^۳ (تصویر ۶) و وهبرز^۴ (تصویر ۷) در پایان سده چهارم یا اوایل سده سوم ق.م. هستند که سرپوش فرمانروا شباهت خاصی با سکه‌های شهرهای فوق‌الذکر نشان می‌دهد. این سرپوش در برخی مهرهای استوانه‌ای دوره هخامنشی نیز به‌چشم می‌خورد (تصویر ۸). همچنین در هنر یونانی کلاسیک نیز که یکی از نقش‌مایه‌های مورد توجه آن جنگ‌های یونانیان و پارسیان بود، سرپوش جنگاور پارسی شباهت چشمگیری با سرپوش شهرها و فرترکه‌ها دارد. یکی از بهترین نمونه‌های این هنر، اثر موسوم به «تابوت‌دان اسکندر»^۵ است که نبرد میان پارسیان و مقدونیان (احتمالاً گوگمل) را به‌تصویر می‌کشد (تصویر ۹). شواهد مذکور بر این دلالت دارند که سرپوش فرترکه‌ها و پیشینیان پارسی آنها شکل یکسانی داشته است.





تصویر ۹: جنگاوران پارسی در گوگمل؟،
تابوت‌دان اسکندر، موزه باستان‌شناسی استانبول:
Erich Lessing / Art Resource, NY



تصویر ۸: مهر استوانه‌ای مربوط به دورهٔ
هخامنشی، موزهٔ بریتانیا: ۸۹۵۲۸

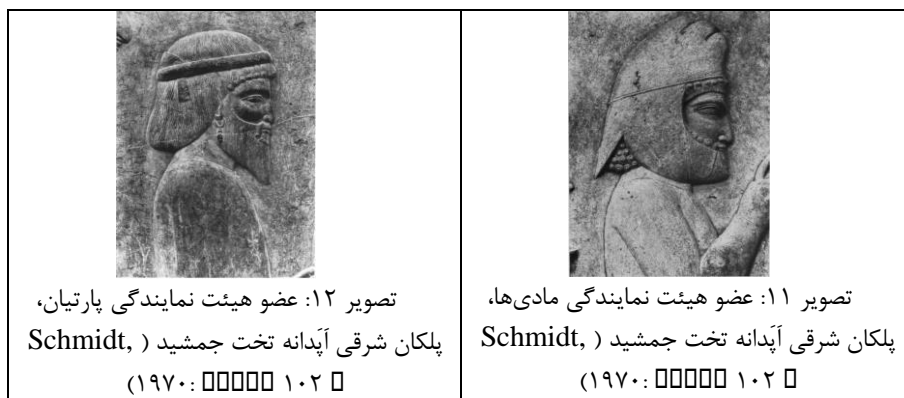
باین‌حال، مسئله، انطباق سرپوش فوق‌الذکر که با اطمینان می‌توان آن را پارسی دانست، با سرپوش نخستین اشکانیان است. با مقایسهٔ سرپوش شهرب‌های هخامنشی و فرترکه‌ها با سرپوش ارشک یکم و جانشینان بلافصلش، می‌توان مشاهده کرد که علت یکسان‌انگاری آن دو، وجه مشترک آنها، یعنی محافظت از قسمت‌های تحتانی سر است که می‌توان آن را تلاش سواران برای محافظت از شن، طوفان و امثال آن دانست. باوجوداین، قسمت بالایی سرپوش اشکانی به‌وضوح با نمونه‌های پارسی تفاوت دارد؛ زیرا سرپوش ارشک و جانشینانش بلند و نوک‌تیز است، درحالی‌که سرپوش شهرب‌ها و فرترکه‌ها فاقد ارتفاع و برجستگی است. به‌نظر می‌رسد برخی شواهد دورهٔ هخامنشی نیز بر تقابل این دو سرپوش تأکید می‌کنند؛ برای نمونه، در مهری استوانه‌ای که نبرد جنگاوران پارسی و سکایی را نشان می‌دهد، تقابل میان دو سرپوش مشخص است. در این مهر، جنگاور پارسی با یک دست، قسمت نوک‌تیز سرپوش سکایی را گرفته و با دست دیگر، شمشیر کوتاهی را در شکم وی فرومی‌کند (تصویر ۱۰).



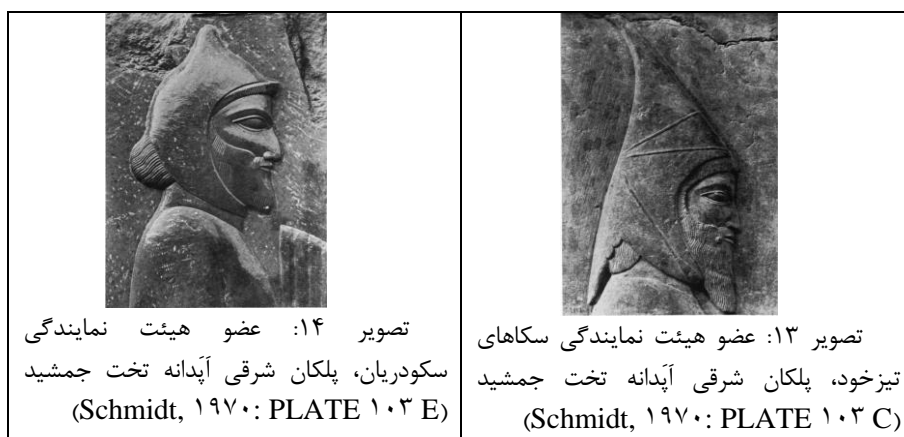
تصویر ۱۰: مبارزهٔ جنگاوران پارسی و سکایی،
مهر استوانه‌ای آرشامه، کتابخانهٔ ملی فرانسه (Xin, ۲۰۱۴: ۲۸۹)

برای حل ریشه‌های این تفاوت به سراغ نقش‌برجسته‌های پلکان شرقی آپدانه در تخت جمشید می‌رویم. این نقش‌برجسته‌ها که در آنها نمایندگان اقوام در حال بردن خراج به تصویر کشیده شده‌اند، از مهم‌ترین شواهد در بررسی پوشاک اقوام تابعهٔ شاهنشاهی هخامنشی هستند. جالب‌توجه است که قسمت بالایی سرپوش نخستین

اشکانیان، نه تنها با سرپوش سه گره و دارای محافظ گوش و گردن ایرانیان غربی، یعنی مادی‌ها و همسایگان‌شان (تصویر ۱۱)، بلکه با سرپوش پارتیان تخت جمشید (تصویر ۱۲) نیز شباهتی ندارد.



با مقایسه سرپوش نخستین اشکانیان با دیگر هیئت‌های اقوام تابعه شاهنشاهی هخامنشی درمی‌یابیم که این سرپوش با نمونه اقوام عمدتاً بیابان‌گرد نواحی شمال غربی و شرقی شاهنشاهی که پارسیان عمدتاً آنان را «سکا» می‌نامیدند، شباهت زیادی نشان می‌دهد. از میان سرپوش‌های حاملان خراج، سرپوش‌های سکا‌های تیزخود (تصویر ۱۳) و سکودریان (تصویر ۱۴)، به‌ویژه گروه نخست، شباهت چشمگیری را با سرپوش ارشک یکم و جانشینان در قسمت بالایی سرپوش نشان می‌دهند.



با مقایسه دقیق‌تری (جدول ۱) میان سرپوش‌های منتسب به بیابان‌گردان ایرانی استپ‌ها، سرپوش ارشک و نیز جنگاور پارسی «تابوت‌دان اسکندر»، می‌توان مشاهده کرد که نمونه‌های بیابان‌گردان و اشکانیان به‌رغم تفاوت در جزئیات، دارای یک وجه

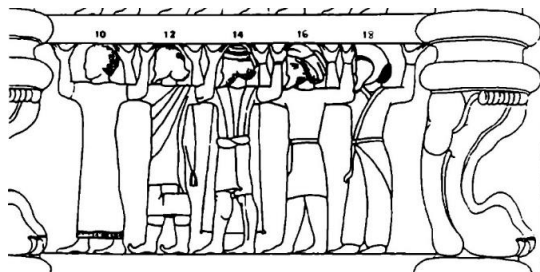
مشترک هستند که آنها را از سرپوش پارسی متمایز می‌کند؛ این وجه مشترک، ایستاده‌بودن و نوک تیز آنهاست که در تقابل با نمونه نرم و سست پارسی است. به نظر می‌رسد سرپوش پارسی حالت پذیرتر از سرپوش سفت و نوک تیز بیابان گردان و حتی مادی‌ها و در قسمت زیرین دارای چین خوردگی بوده است که نظیر آن را در دیگر موارد نمی‌بینیم.

جدول ۱: مقایسه سرپوش‌های پارسیان، مادی‌ها و بیابان گردان ایرانی			
ردیف	قومیت/مکان	شکل	توضیحات
الف	پارسی - تابوت دان اسکندر		-نرمی قسمت بالای سرپوش -عدم برجستگی در بالای سرپوش -چین خوردگی در قسمت تحتانی -قابلیت پوشش دهان و چانه
ب	مادی-آپدانه		-سفتی قسمت بالای سرپوش -برجستگی (سه‌گره) در بالای سرپوش -قابلیت پوشش دهان و چانه -محافظ گردن
پ	سکه ارشک یکم - نسا؟		-سفتی قسمت بالای سرپوش -دارای دو قسمت در بخش بالایی که در نوک به هم متصل می‌شوند. -برجستگی کم (نوک تیز) در بالای سرپوش - بسته شدن در زیر چانه -محافظ گردن
ت	سکودری-آپدانه		-سفتی قسمت بالای سرپوش -برجستگی کم (نوک تیز) در بالای سرپوش - بسته شدن در زیر چانه - بدون محافظ گردن
ث	اسکوتی/اسکایی - کولوبا		-سفتی قسمت بالای سرپوش -برجستگی کم (نوک تیز) در بالای سرپوش - بسته شدن در زیر چانه -محافظ گردن -حاشیه دوزی شده

<p>-سفتی قسمت بالای سرپوش -برجستگی زیاد (نوک تیز) در بالای سرپوش - بسته شدن در زیر چانه -محافظ گردن</p>		<p>سکایی آپدانه تیزخود-</p>	<p>ج</p>
<p>-سفتی قسمت بالای سرپوش -برجستگی زیاد (نوک تیز) در بالای سرپوش -بدون محافظ گردن -بدون چانه بند</p>		<p>سکایی تیزخود - بیستون (اسکونخه، رهبر قبیله)</p>	<p>چ</p>

تصاویر سرپوش‌های منتسب به بیابان‌گردان نشان از گونه‌های مختلف این سرپوش نوک‌تیز و قائم میان قبایل و تیره‌های بیابان‌گرد دارد. جالب‌توجه است که ظاهراً حتی در میان قبیلهٔ سکاها تیزخود نیز به گواهی کلاه اسکونخه، فرمانروای در بند آنان در بیستون و کلاه تیزخود سکاها آپدانه، دو گونه از این سرپوش به چشم می‌خورد که نخستین آن فاقد محافظ قسمت پایینی سر است. گذشته از آن، ظاهراً ارتفاع سرپوش نیز در میان بیابان‌گردان متغیر بوده و با استناد به ظرف زرین سکایی به دست آمده از کول‌اوبا در شبه‌جزیرهٔ کریمه (تصویر ۱۷)، می‌توان گفت که نمونه‌های کم‌ارتفاع و نیز حاشیه‌دوزی‌شدهٔ آن نیز وجود داشته است. باید در نظر داشت که این تفاوت‌ها حاکی از تمایز و هویت مستقل قبایل متعدد بیابان‌گرد ایرانی در پهنهٔ وسیعی از آن‌سوی فرارود تا استپ‌های شمال دریای سیاه است؛ قبایلی که هرچند پارسیان همه را سکایی می‌نامیده‌اند، اما مانعی منطقی در برابر این فرض نیست که هرکدام از این قبایل هویت فرهنگی نسبتاً مستقلی داشته است. به همین نحو، سرپوش شاهان اشکانی نیز به شکلی متمایز از بقیه، دارای دیپه‌م است که احتمالاً برای تمایز فرمانروا به دور آن بسته شده است. همچنین سرپوش مذکور در قسمت زیرین به دو بخش پیشین و پسین تقسیم شده است که در بالای سرپوش به هم متصل شده‌اند. با وجود این تفاوت‌ها باید گفت که سرپوش‌های ارشک و بیابان‌گردان در بخش بالایی ایستاده و نوک‌تیز هستند و نمونه‌های پارسی به گواهی تابوت‌دان اسکندر و سکه‌های پارسی، نرم و بدون ارتفاع هستند. همچنین سرپوش‌های پارسی در قسمت تحتانی، چین‌دار بوده و در بالای چانه بسته می‌شده‌اند؛ موردی که در سرپوش فرترکه‌ها (تصاویر ۶ و ۷) نیز دیده می‌شود، اما نمونه‌های سکایی و اشکانی ظاهراً در زیر چانه به هم متصل می‌شده‌اند. این شباهت‌ها با گواهی‌های مورخان کلاسیک دربارهٔ خاستگاه سکایی قبیلهٔ ارشک، یعنی اپرنی‌ها،

مطابقت دارد. به گزارش استرابو در فصل ۹ از کتاب ۱۱ «جغرافیا»، ارشک سکایی از طایفهٔ اپرنی و قبایل داهه بود که با کمک آنها دولت خود را تشکیل داد؛ همچنین در ادامه، استرابو به شباهت تام آداب و رسوم اشکانیان با سکاها اشاره می‌کند (Strabo, ۲۷۵: ۱۹۶۱). سرپوش ارشک نه تنها با سرپوش سکاها پلکان شرقی آپدانه، بلکه با سرپوش یکی از حاملان تخت در دروازهٔ جنوبی تالار صدستون هم شباهت زیادی نشان می‌دهد (تصویر ۱۵) که برخی او را نمایندهٔ اقوام داهه می‌دانند که در کتیبهٔ دیوه‌دانهٔ خشایارشا از آنها یاد شده است (۵۸۲: ۱۹۹۳, Vogelsang). شباهت سرپوش این حامل تخت با نمونهٔ اشکانی در کنار دلایل بالا به ما اجازه می‌دهد تا سرپوش منقوش در سکه‌های اشکانیان نخستین را همان سرپوش ویژهٔ بیابان‌گردان سکایی تلقی کنیم.



تصویر ۱۵: نمایندهٔ داهه (۱۸) در حاملان تخت شاهی، دروازهٔ جنوبی تالار صدستون (Vogelsang ۱۹۹۲, ۱۵۰)

۳. سرپوش قائم در نوشته‌های کلاسیک

حال که نقش‌مایه‌های هنر هخامنشی به شباهت سرپوش نخستین اشکانیان با بیابان‌گردان ایرانی تبار نواحی شمال غربی و شمال شرقی شاهنشاهی دلالت دارند، به آثار نویسندگان کلاسیک رجوع می‌کنیم که به‌نظر می‌رسد بتوان توصیف سرپوش‌های مردمان ایران تبار را در آثار آنها یافت. در نگاه نخست، واژه‌ها و اصطلاحات سرپوش‌های اقوام ایرانی در این متون سردرگم‌کننده است تا آنجا که گاه به‌صورت علی‌البدل به‌کاررفته‌اند. باین‌حال، به‌نظر می‌رسد بتوان در آنها ردّ پای این سرپوش‌ها را یافت. در منابع کلاسیک به چهار سرپوش تیارا (τιάρρα)، کورباسیا (κυρβασία)، میترا (μίτρα) و کیداریس/کیتاریس (κίταρις/κίδαρις) برمی‌خوریم که همگی از سدهٔ پنجم ق.م. به بعد در متون یونانی دیده می‌شوند. از این چهار اصطلاح، تیارا در متون کلاسیک یونانی و لاتین بیشترین بسامد را دارد و نخستین بار آیسخولوس در سدهٔ پنجم ق.م. آن را در نمایشنامهٔ «پارسیان» به‌کار برده است. اصطلاحات کورباسیا و میترا را برای نخستین بار در کتاب *تواریخ هرودوت* می‌توان مشاهده کرد. واپسین اصطلاح که به دو شکل کیداریس و کیتاریس^۶ آمده است، ظاهراً نخست در *پرسیکای کتسیاس* دیده می‌شود. از

میان این آثار، *توریک هرودوت* که یکی از جامع‌ترین توصیف‌ها را از پوشاک ایرانیان ارائه می‌دهد، چندین بار از سرپوش‌های مردمان گوناگون ایرانی یاد کرده است. مهم‌ترین مورد در کتاب هفتم است که هرودوت به تفصیل جزئیات پوشاک سربازان خشایارشا را در حمله به یونان توصیف می‌کند. در بند ۶۱ از کتاب هفتم، هرودوت در ذکر پوشاک پارسیان، سرپوش آنان را تیارا می‌نامد (Herodotus, ۱۹۲۲: ۳۷۷). ریشه‌شناسی تیارا مشخص نیست، اما از آنجاکه این واژه را هرودوت و دیگر نویسندگان کلاسیک عمدتاً در فحوایی شرقی‌مآبانه، به‌ویژه برای اقوام ایرانی به‌کاربرده‌اند، احتمال خاستگاهی شرقی برای آن به دور از تصور نیست.^۷ آنچه مؤید این مسئله است، اشاره هرودوت به تیارا در ذیل توصیف مراسم قربانی پارس‌ها در بند ۱۳۲ از کتاب یکم است که از آن به‌عنوان سرپوش عموم پارس‌ها یاد می‌کند (Herodotus, ۱۹۲۰: ۱۷۲-۱۷۳). هرودوت درباره ظاهر تیارا توضیح چندانی نمی‌دهد، اما در کتاب سوم، بند ۱۲ (Herodotus, ۱۹۲۱: ۱۵) به جنس پشمی یا نمدی (πίλλος) آن اشاره می‌کند. در همان کتاب هفتم، بندهای ۶۲-۶۴، هرودوت در ادامه توصیف پوشاک اقوام مختلف سپاه خشایارشا، پوشاک مادی‌ها، هورکانی‌ها، باختریان و برخی دیگر از اقوام شرقی را به‌صورت غیرمستقیم مشابه پارسیان می‌داند (Herodotus, ۱۹۲۲: ۳۷۷-۳۷۹)؛ امری که ما را بر آن می‌دارد تا سرپوش این اقوام را نیز تلویحاً تیارا قلمداد کنیم. این موضوع از آنجا تأیید می‌شود که هرودوت به اقوامی در سپاه خشایارشا اشاره می‌کند که فرهنگ و پوشاک آنها عمدتاً به پارسیان و مادی‌ها شباهت دارد، اما سرپوش منحصر به فرد خود را دارند؛ برای مثال، پس از توصیف سربازان پارسی و مادی در همان بند ۶۲، وی از کیسی‌ها (Κίσιοι) نام می‌برد که برخلاف پارسیان و مادی‌ها، نه تیارا، بلکه میترا بر سر داشتند؛ واژه‌ای که عمدتاً به دستار ترجمه می‌شود (Herodotus, ۱۹۲۲: ۳۷۷-۳۷۹). با در نظر گرفتن موارد مذکور، جالب توجه است که هرودوت برای نامیدن سرپوش سکاها، نه از واژه تیارا، بلکه از واژه کورباسیا استفاده کرده است. در بند ۶۴ از کتاب هفتم، هرودوت سرپوش سربازان سکایی سپاه خشایارشا را این‌گونه توصیف می‌کند: «سکاها (Σάκα) که از اسکوت‌ها (Σκύθης) هستند، کورباسیا (κυρβασία) بر سر داشتند که قائم، سخت و دارای نوک تیز بود...» (Herodotus, ۱۹۲۲: ۳۷۸-۳۷۹).

نظربه توجه هرودوت به جزئیات تجهیزات و سرپوش اقوام سپاه خشایارشا، می‌توان با اطمینان گفت که از منظر وی، کورباسیای سکایی از تیاری پارسی متفاوت بوده است. گذشته از نام کورباسیا که بعداً بدان پرداخته می‌شود، چنین توصیفی از سرپوش

سکاهای سپاه خشایارشا نه تنها با سرپوش‌های بیابان‌گردان حامل خراج تخت جمشید بلکه با نام سکاهای موسوم به تیزخود (*tigra xauda*) در کتیبه‌های هخامنشی نیز منطبق است. با این حال، تمایزی که هرودوت میان کورباسیا و تیارا می‌نهد، پس از وی در متون کلاسیک به تدریج محو شده است تا آنجا که در بعضی از آنها، کورباسیا برای نامیدن سرپوش شاه هخامنشی به کار رفته است؛ برای مثال، در نمایشنامه پرندهگان از آریستوفانس (۴۴۶-۳۸۶ ق.م.)، شاه بزرگ، به طنز، به خروس تشبیه شده است (سطرهای ۴۸۷-۴۸۱):

«این نه خدایان، بلکه پرندهگان بودند که در گذشته سروان و شاهان مردم بودند؛ برای این امر، من هزار دلیل دارم: اول از همه، خروس را به تو نشان می‌دهم که پیش از دیگر شاهان، داریوس [اداریوش] و مگابازوس، بر پارسیان فرمان می‌راند. به یادگار این فرمانروایی است که خروس اکنون پرنده پارسی خوانده می‌شود. اولییدس: نیز، از این روست که حتی امروزه، از میان پرندهگان تنها اوست که کورباسیای خود را همچون شاه بزرگ، قائم بر سر می‌نهد» (Aristophanes, ۱۹۲۷: ۱۷۴-۱۷۵).

پس از آریستوفانس، در یک اثر دمتریوس پالرونی، خطیب یونانی سده سوم ق.م.، نیز مجدداً می‌توان همین مقایسه میان خروس و شاه بزرگ را دید (Demetrius of Phaleron, ۱۹۰۲: ۱۴۷).

در اینجا دو توجیه برای کاربرد واژه کورباسیا قابل تأمل به نظر می‌رسد: نخست اینکه فرض کنیم کورباسیا نام عمومی سرپوش اقوام ایرانی، اعم از پارس‌ها و سکاها بوده است؛ بنابراین کورباسیا با تیارا تفاوت چندانی نداشته یا تفاوت‌های این دو آن قدر جزئی بوده که از دید ناظر خارجی قابل چشم‌پوشی بوده است. با این حال، در این صورت برای توجیه تفکیکی که هرودوت میان این دو سرپوش و بالطبع انتساب آنها به اقوام متمایز قائل است، دچار مشکل می‌شویم. توجیه دیگری که قابل تأمل می‌نماید، این است که احتمالاً تیارا و کورباسیا در ابتدا از هم متمایز بوده‌اند. بر این اساس، نخستین سرپوش به پارسیان و دیگری به اقوام سکایی تعلق داشته است و این دو به علل خاصی، در متون کلاسیک خلط شده‌اند. به نظر می‌رسد این خلط با تصور یونانیان از کورباسیا مرتبط باشد. این موضوع را می‌توان از اثر دیونوسیوس هالیکارناسوسی (سده نخست پیش از میلاد) به نام «رم در روزگار باستان» در کتاب دوم، فصل ۷۰ دریافت که برای توصیف سرپوش پرستاران ایزد مارس در رم از واژه «کورباسیا» استفاده کرده است: «آنان سرپوش‌هایی بر سر داشتند که آپکس^۸ نامیده می‌شد؛ سرپوش‌هایی بلند به شکل مخروط که یونانیان کورباسیا می‌نامند...» (Dionysius, ۱۹۶۰: ۵۱۷). دیونوسیوس اثر خود را به زبان یونانی

نوشته است که عادت مرسوم بسیاری از فرهیختگان امپراتوری روم بود و زبان عمومی انتقال دانش تلقی می‌شد. باین‌حال، بی‌گمان وی مخاطبان یونانی را که از رسوم باستانی روم بی‌خبر بوده‌اند نیز در نظر داشته است و بنابراین، سرپوش رومی را به نام نزدیک‌ترین سرپوش مشابه شناخته‌شده برای یونانیان برگردانده است تا مخاطب یونانی تصویر واضحی از آپکس داشته باشد. در اینجا به روشنی می‌توان دریافت که وجه مشترک آپکس و کورباسیا، بلندی و از آن مهم‌تر، مخروطی بودن آن است؛ به عبارتی دیگر، در اینجا با یک تصور عمومی از سرپوش نوک‌تیز مواجه هستیم که برای یونانیان با واژه کورباسیا قابل‌فهم بوده است. تصور این موضوع آسان است که یونانیان سرپوش نوک‌تیز را نخستین‌بار، همان‌گونه که هرودوت به‌درستی دریافت کرده است، میان همسایگان شمالی خود، اسکوت‌ها، دیده باشند؛ بنابراین سرپوش نوک‌تیز که در کتیبه‌های هخامنشی نیز برای تفکیک قومی دسته‌ای از سکاها به‌کاررفته است، در حقیقت سرپوش ویژه آنان بوده است؛ خصیصه‌ای که به‌کرات در هنر یونانی برای نشان‌دادن قومیت سکایی استفاده شده است (تصویر ۱۶) و آثار منسوب به هنر سکایی از شمال دریای سیاه نیز مؤید آن هستند (تصویر ۱۷). بلندی قسمت بالایی این سرپوش و تیزی آن در شواهد موجود متغیر است و گونه‌ای از آن که در تصویر جنگاوران سکایی کول‌اوبا دیده می‌شود (تصویر ۱۷)، کوتاه‌تر از سرپوش سکاییان تیزخود نقش‌برجسته‌های آبدانه است. این گونه اخیر به سرپوشی که نماینده سکاها در تالار صدستون بر سر دارد (تصویر ۱۵)، نزدیک‌تر است و همچنین شباهت بیشتری با سرپوش اشکانی دارد. با در نظر گرفتن این موضوع، می‌توان احتمال داد که سرپوش نوک‌تیز نخستین شاهان اشکانی، مختص طایفه آپرنی یا حتی قبایل داهه بوده است.

تنها پرسش باقی‌مانده این است که چگونه در منابع پس از هرودوت، کورباسیا سرپوشی پارسی قلمداد شده است؟ چنین به‌نظر می‌رسد که پاسخ را باید در موارد رخداد اصطلاح کورباسیا به‌عنوان یک سرپوش پارسی جست. ظاهراً گذشته از هرودوت، موارد انگشت‌شمار اشاره به کورباسیا در متون یونانی که شامل آریستوفانس، دیونوسیوس و نیز خطیب یونانی سده سوم ق.م. (دمتریوس پالرونی) هستند، همگی در پارسی خواندن کورباسیا یک وجه مشترک دارند؛ یعنی آن را منحصرأً برای سرپوش سلطنتی شاه بزرگ پارسیان (و نه همه پارسیان) به‌کار برده‌اند.



تصویر ۱۷: جنگاور سکایی بر ظرف زرین از کریمه، محوطه کول‌اوبا، نیمه دوم سده چهارم ق.م. موزه ارمیتاژ (۱۱- KO)



تصویر ۱۶: کماندار سکایی، بشقاب سفالی از آتیکا، اواخر سده ششم ق.م. موزه بریتانیا (۱۸۶۷,۰۵۰۸.۹۴۱)

در صورتی که بپذیریم کاربرد کورباسیا در متون کلاسیک گذشته از سکاها، فقط مختص شاه بزرگ پارسی بوده است و با توجه به صفت قائم (ὀρθός) که آریستوفانس و دمتریوس برای کورباسیای شاه بزرگ به کار می‌برند، می‌توان گفت در اینجا کورباسیای قائم (κυρβασίαν ὀρθήν) یادآور نوعی سرپوش است که به گفته برخی منابع کلاسیک تنها شاه بزرگ پارسیان و احتمالاً ولیعهد وی مجاز بوده‌اند آن را بر سر گذارند. به گزارش کسنوفون در آناباسیس، کتاب دوم، بند ۲۳، فقط شاه بزرگ حق داشته است که تیارای خود را قائم (τίαραν ... ὀρθήν) بر سر نهد (Xenophon, ۱۹۶۰: ۳۹۵). ظاهراً آیسخولوس نیز در نمایشنامه پارسیان (ابیات ۶۵۷-۶۶۳)، هنگامی که به تارک تیارای شاهانه (βασιλείου τίρας φαλαρον) اشاره می‌کند، همین سرپوش ویژه شاه بزرگ را مدنظر داشته است (Aeschylus, ۱۹۲۲: ۱۶۲): «ای شاه، ای کهن شاه ما، پیش آی! نزدیک شو؛ بر چکاد بلند آرامگاهت، صعود کن؛ با پاپوش‌های زعفرانی‌رنگت به جلو گام نه؛ تارک تیارای شاهانه‌ات را نشان ده؛ به پیش آی، ای داریوش، پدر بی‌تقصیر!». پلوتارخوس نیز در کتاب حیات اردشیر (فصل ۲۶، بند ۲) بر استثنایی بودن حق داشتن سرپوش قائم صحنه می‌نهد؛ اگرچه به جای تیارا از کیتاریس استفاده می‌کند. به گفته او، اردشیر دوم پس از انتصاب فرزندش داریوش به جانشینی، به وی اجازه داد تا کیتاریس قائم (κίταριν ὀρθήν) بر سر نهد (Plutarch, ۱۹۲۶: ۱۹۰-۱۹۱). در اینجا واژه «کیتاریس» احتمالاً به نام اصلی سرپوش شاهی اشاره دارد؛ زیرا تمامی موارد رخداد این اصطلاح در متون کلاسیک فقط برای نشان دادن سرپوش شاه بزرگ بوده است. این موضوع، صراحتاً در گزارش‌های برخی از نویسندگان کلاسیک دیده می‌شود؛ برای نمونه، به گفته کتسیاس، کوروش پس از پیروزی بر مادها، بر تخت نشست و عصای شاهی به دست گرفت و همدستش، اویبارس، بر سر وی کیداریس نهاد (Llewellyn-Jones and Robson, ۲۰۱۰: ۱۶۹). کورتیوس نیز در فصل سوم از کتاب سوم «تاریخ اسکندر» کبیر

اشاره می‌کند که پارسیان، سرپوش شاه را «کیداریس» می‌نامیدند (Curtius, ۱۹۴۶: ۸۵). همچنین آریانوس در بند ۲۹ از کتاب ششم «آناباسیس اسکندر» از بارواکسیس (Βαρυάξις) شورشی مادی یاد می‌کند که به نشان شاهی، کیداریس قائم (ὀρθὴν τὴν κίδαριν) بر سر نهاده بود و پس از دستگیری به دستور اسکندر اعدام شد (Arrian, ۱۹۴-۱۹۵: ۱۹۳۳). استرابو نیز در فصل ۱۳ از کتاب ۱۱ «جغرافیا» تیارا و کیتاریس را به‌عنوان سرپوش‌هایی مادی معرفی می‌کند که پارسیان از مادی‌ها اخذ کرده‌اند (Strabo, ۱۹۶۱: ۳۱۳). سوای صحت این وام‌گیری، آنچه از اظهارات استرابو برمی‌آید، تمایز میان این دو سرپوش است که از دید وی مخفی نمانده است.

تصور یونانیان از قائم‌بودن سرپوش انحصاری شاه بزرگ را به بهترین نحو می‌توان در هنر یونان باستان، در اثر موسوم به «گلدان داریوش» دید که منقوش به تصویر شاه و درباریانش با مضامینی شرقی-یونانی است.^۹ در بخشی از این اثر، داریوش همراه با درباریان پارسی به تصویر کشیده شده است که عموماً آن را به شورای جنگی حمله به یونان مربوط می‌دانند. در اینجا داریوش بر تخت نشسته است و سرپوش بلند دندان‌داری بر سر دارد که با توصیف آریستوفانس قابل‌مقایسه است. سرپوش بلند و دندان‌دار شاه در تقابل با سرپوش کوتاه و بی‌دندان نگرهبان سلطنتی است که با شمشیر آخته بر دوش، پشت سر شاه ایستاده است. روبه‌روی شاه، مردی با سرپوش موسوم به «کلاه فریگی» (Phrygian cap) قرار دارد و ظاهراً پیام‌آوری از سرزمین‌های دور است (تصویر ۱۸). اگرچه شاید در بلندی سرپوش سلطنتی و شباهت آن به تاج خروس اغراق شده باشد و چه‌بسا نقاش نیم‌نگاهی به نمایشنامه آریستوفانس داشته است، اما این واقعیت که سرپوش شاهی بلندتر از سرپوش عادی پارسیان بوده است، از سوی پلوتارخوس و آریانوس نیز تأیید می‌شود. از سوی دیگر، سرپوش سه‌گره نمایندگان مادی در پلکان شرقی آبدانه (تصویر ۱۱)، بی‌شباهت به توصیف آریستوفانس نیست. احتمال دارد سرپوش شاه نوع بلندتری از این سرپوش مادی بوده باشد، به‌ویژه آنکه استرابو نیز به خاستگاه مادی کیتاریس اشاره کرده است.



تصویر ۱۸: شاه بزرگ و ملازمانش، گلدان داریوش، موزه ملی باستان‌شناسی ناپل، ۸۱۹۴۸ (Llewellyn-Jones, ۲۰۱۲: ۳۳۰)

آنچه از بررسی این گزارش‌ها برمی‌آید، این است که کورباسیا سرپوشی سکایی به

شکل قائم و نوک تیز بوده است، درحالی‌که تیارای نمدی پارسی فاقد ارتفاع و حالت مخروطی کورباسیا بوده است. گذشته از آن، به گفته هروودوت (VII, ۶۱-۶۴) قسمت بالایی کورباسیا سفت بوده است (πεπηγυίας) که در اساس، آن را در تقابل با تیارای سست یا نرم (ἀπαγής) پارسی قرار می‌دهد. در این میان، نوع خاصی از سرپوش (احتمالاً به نام کیتاریس) که ویژه شاه و جانشین وی بوده است، در برخی منابع به علت عمومیت تیارای پارسی، گاه با آن خلط شده است. در هر حال، کیتاریس قائم بوده و ارتفاع آن موجب یکسان‌پنداری کورباسیا و کیتاریس شده است. به نظر آنچه به سردرگمی یونانیان افزوده است، ظاهر مشترک میان هر سه سرپوش در قسمت میانی و پایین است که عمدتاً شامل محافظ گردن و گوش هستند. این تشابه در ادوار پس از هروودوت، موجبات خلط میان این سه را فراهم آورده است و آنها، به صورت علی‌البدل در میان نویسندگان کلاسیک به کار رفته‌اند. از آن گذشته، این خلط متون کلاسیک، با ترجمه آنها به زبان‌های غربی ادامه یافته است تا آنجا که موجب دشواری و کج‌تابی زیادی شده است.^{۱۰}

اگرچه شواهد زبانی موجود، به ریشه‌شناسی تیارا و کیتاریس کمک چندانی نمی‌کند، اما چند ریشه‌شناسی برای کورباسیا پیشنهاد شده است که می‌تواند به درک ما از این سرپوش کمک کند. نخستین ریشه‌شناسی پیشنهادی از سوی پژوهشگرانی است که عمدتاً بر ریشه‌شناسی زبان یونانی تحقیق می‌کرده‌اند. بر اساس این دیدگاه، واژه یونانی کورباسیا (κυρβασία) خاستگاهی آناتولیایی دارد و از واژه «هیتی» (kurpiši/gurpiši) به معنی کلاه‌خود گرفته شده است (۱۷۲: ۱۹۵۴: Grošelj)؛ اشتقاقی که پس از آن در میان پژوهشگران فقه‌اللغة یونانی عمومیت یافته است.^{۱۱}

پیشنهاد دیگر در این باره، بازسازی واژه به صورت ایرانی باستان «*kurpāsa/kurpāsyā» است (۷۲۷: ۱۹۹۲: Shapur Shahbazi). تیمه به نقل از هنینگ^{۱۲} این واژه اخیر را برگرفته از واژه ایرانی باستان «*krppāssa»، یعنی «محافظ بدن» دانسته است که به صورت وام‌واژه «*kārpāsa» در زبان سنسکریت نیز دیده می‌شود (Thieme, ۱۹۳۸: ۵۲).

واپسین پیشنهاد درباره ارتباط کورباسیا و واژه ایرانی «*kurpāsa» را بیلی ارائه کرده است؛ بر اساس این پیشنهاد، «*kurpāsa» از دو جزء «*kur» (گردن) و «*pāsa» (محافظ) تشکیل شده است که در مجموع می‌توان آن را «محافظ گردن» ترجمه کرد؛ نامی که احتمالاً به یکی از ویژگی‌های مهم آن، یعنی محافظت از قسمت گردن اشاره می‌کند (۹-۱۱: ۱۹۵۴: Bailey). این فرض اخیر را می‌توان حتی با فرضیه خاستگاه آناتولیایی نیز تلفیق داد؛ زیرا به گفته بیلی چه بسا واژه فوق از طریق جنگاوران

آریایی تبار میتانی در هزارهٔ دوم ق.م. به آناتولی راه یافته باشد (۱۱-۱۲: Ibid). مفهوم فوق را حتی اگر در روزگاری کهن تمامی هندو-ایرانیان نیز به کار می‌برده‌اند، در فرهنگ واژگان اقوام پارسی و مادی هزارهٔ نخست ق.م، با واژه‌های دیگری جایگزین شده است که برای اطلاق به سرپوش‌های جدید پارسی-مادی به کار رفته‌اند و در زبان یونانی کلاسیک به صورت‌های تیارا و کیتاریس دیده می‌شوند. باین حال، به نظر می‌رسد این واژه در میان برخی از اقوام سکایی، اگر نه همهٔ آنها، برای نامیدن سرپوش نوک‌تیزی به کار رفته است که پارسیان به نام تیزخود می‌شناختند. ظاهراً این سرپوش نوک‌تیز نه تنها در هنر هخامنشی، بلکه در هنر یونانی نیز به عنوان خصیصه‌ای برای نمایاندن قومیت اسکوتی/سکایی به کار رفته است.

۵. نتیجه

بنا بر شواهد موجود می‌توان دریافت که سرپوشی که بر سر شاهان در نخستین سکه‌های اشکانی دیده می‌شود، سرپوش ساتراپی نیست و این پنداشت تنها از آن روی حاصل شده است که پژوهشگران در بررسی میراث پیشااشکانی در مبانی ایدئولوژیک ساختار حکومتی نخستین اشکانیان، گذشته از فرهنگ هلنی، تنها بر فرهنگ هخامنشی به عنوان دیگر عنصر وام‌دهنده تأکید می‌کنند. به نظر می‌رسد که ظاهر نسبتاً مشابه سرپوش‌های اشکانی در قسمت محافظ گوش و گردن موجب یکسان‌نگاری آن با سرپوش شهرهای پارسی آسیای صغیر و فرتکه‌های پارس شده است. با وجود این، برخلاف سرپوش‌های نرم و فاقد ارتفاع پارسی، شکل نوک‌تیز و قائم سرپوش نخستین اشکانیان با سرپوش منسوب به بیابان‌گردان سکاها در هنر هخامنشی و یونانی مشابهت چشمگیری نشان می‌دهد.

در فقدان منابع بومی دربارهٔ این سرپوش سکایی-اشکانی، برای یافتن ردّ پای آن به بررسی متون کلاسیک روی آوردیم. بررسی این متون نشان می‌دهد که ویژگی‌های نوک‌تیز و قائم‌بودن سرپوش سکایی-اشکانی، مشابه توصیفی است که هرودوت از سرپوش سکاها موسوم به کورباسیا می‌کند در حالی که وی سرپوش پارسیان را صراحتاً تیارا نامیده است. در متون کلاسیک دوره‌های بعد از هرودوت سرپوش قائمی به نام کیتاریس که خاص شاهان هخامنشی بوده است، به دلیل شکل قائم و دندانه‌دار، با کورباسیا خلط شده است. به این همسان‌نگاری نه‌تنها در متون کلاسیک پرداخته شده، بلکه در ترجمه‌های مدرن و پژوهش‌ها نیز به آن دامن زده شده است که تمامی سرپوش‌های ایرانی باستان به صورت علی‌البدل تیارا و کورباسیا نامیده شوند. گذشته از

آن، باتوجه به ریشه‌شناسی کورباسیا که در ایرانی باستان به معنی محافظ گردن بوده است، می‌توان گفت که بعدها در میان سکاها این واژه به کل سرپوش تعمیم یافته است. در نتیجه می‌توان گفت که سرپوش شاه در سکه‌های نخستین اشکانیان، به احتمال زیاد، یکی از گونه‌های کورباسیای سکایی است. همچنین شواهد موجود از کورباسیا در هنرهای هخامنشی، سکایی و نیز هنر یونانی کلاسیک، نشان می‌دهد که این سرپوش به لحاظ ظاهری متغیر و دارای حداقل دو گونه شناخته شده براساس ارتفاع بوده است و سرپوش ارشک و جانشینانش باتوجه به مشابهت آن با نماینده اقوام داهه در تالار صدستون، احتمالاً مختص تیره اپرنی یا داهه بوده است.

در مجموع، حضور کورباسیا در سکه‌های نخستین شاهان اشکانی را می‌توان دلیلی بر توجه ارشک و جانشینان بلافصل وی به خاستگاه سکایی خود دانست. از این منظر، ایدئولوژی سیاسی اشکانیان نه تنها متضمن بن‌مایه‌های هلنیستی و پارسی-هخامنشی است، بلکه حداقل در روزگار پیش از تبدیل دولت اشکانی به شاهنشاهی بزرگ، حاوی مضامین و عناصری است که می‌توان آن را تأکید نخستین اشکانیان بر خاستگاه بیابان‌گردی و سکایی خود دانست.

پی‌نوشت

۱. برای نمونه، گاردنر، نقش‌مایه‌های این سکه‌ها را یونانی یا آشوری قلمداد می‌کند (Gardner, ۱۸۷۷: ۱۸). روث نیز بر تأثیرات هلنیستی تأکید می‌کند (Wroth, ۱۹۰۳: xv). سلوود، آن‌ها را متأثر از دو فرهنگ هخامنشی و سلوکی دانسته است (Sellwood, ۱۹۸۰: ۱۰). آرام نیز بیشتر بر جنبه هلنیستی سکه‌های اشکانی تأکید دارد (Alram, ۱۹۸۶: ۱۲۱-۱۲۲). برخی از پژوهش‌ها تأثیرات فرهنگ هلنیستی را بر سکه‌های اشکانی بررسی کرده‌اند (اعتمادزاده، ۱۳۹۳) و در مقابل، دیگر پژوهش‌ها تأثیرات فرهنگ ایرانی هخامنشی را بر سکه‌های اشکانی مورد پژوهش قرار داده‌اند (برای مثال، ن.ک: Olbrycht, ۱۹۹۷: ۲۹؛ زرین‌کوب و نادری، ۱۳۹۳: ۴۱-۶۴ و شکوری‌فر و نصرالله‌زاده، ۱۳۹۵).

۲. تارکاموا ظاهراً همان «داتامس» (Δατάμης) شهر ب شورش کاپادوکیه در زمان اردشیر دوم است.

۳. به آرامی: $\square_{rt} \square_{str}(y)$

۴. به آرامی: whwbrz

۵. تابوت‌دان اسکندر مربوط به دوره آغازین هلنیستی است که قبلاً آن را متعلق به آبدالونیموس، شاه منصوب اسکندر در صیدون می‌دانستند، اما مطالعات جدیدتر احتمال می‌دهند که برای مازایوس، شهر بابل، در زمان داریوش سوم و اسکندر ساخته شده باشد (ن.ک: Heckel, ۲۰۰۶).

۶. کتسیاس، آریانوس و کوینتوس کورتیوس، «کیداریس» و پلوتارخوس، نام این سرپوش را «کیتاریس» نقل کرده‌اند (ن.ک: Liddell & Scott, ۱۹۹۶: ۹۵۰).

۷. ریشه‌شناسی واژه یونانی تیارا (τιάρα) همچنان نامشخص است؛ با این حال، بیشتر پژوهشگران بر خاستگاه شرقی آن تأکید می‌کنند (نک: ۱۴۸۱: ۲۰۱۰: Beekes).
۸. در اینجا دیونوسیوس از «πίκαξ» جمع استفاده کرده است که معادل لاتین آن «Apicis» و در حالت مفرد «Apex» است.
۹. اثر فوق مربوط به نیمه دوم سده چهارم ق.م. است و احتمالاً در کلنی، یونانی‌نشین تارتو، در جنوب ایتالیا ساخته شده است. (درباره ویژگی‌ها و بن‌مایه‌های اثر نک: ۳۲۹-۳۴۶: ۲۰۱۲: Lewellyn-Jones)
۱۰. برای مثال، در ترجمه انگلیسی هرودوت مترجم هم (τιάρα) و هم (κυρβάσια) را به واژه انگلیسی (Cap) «کلاه» برگردانده است. نویسندگان کلاسیک از واژه اورثوس (ὀρθός) برای بیان عمودبودن قسمت فوقانی سرپوش استفاده می‌کنند که در زبان انگلیسی به «upright» ترجمه شده و در گزارش پلوتارخوس (حیات اردشیر: ۲۶)، «κίταρις ἰστῖσα» به صورت «upright tiara» یا «standing upright» ترجمه شده است. همین مسئله باعث شده است تا عده‌ای کیتاریس و کورباسیا را یکی بدانند (در این باره نک: ۲۲۵: ۲۰۰۴: Brock & Beekes, ۲۰۱۰: ۸۰۶).
۱۱. در این باره نک: ۶۰۱: ۱۹۷۰: Chantraine & Beekes, ۲۰۱۰, I: ۸۰۷.
۱۲. مکاتبه شخصی تیمه و هنینگ

منابع

- اعتمادزاده، رضوان، «بازتاب هلنیسم در سکه‌های اشکانیان»، *تاریخ پژوهی*، ش ۶۰، ۹۳-۱۱۱، ۱۳۹۳.
- زرین کوب، روزبه و فرشید نادری، «اشکانیان و سنت‌های کهن ایرانی؛ پابندی یا عدم تقید اشکانیان به سنت‌ها و موارد فرهنگ ایرانی»، *جستارهای تاریخی*، ش ۱۰، ۴۱-۶۴، ۱۳۹۳.
- شکوری فر، ملیحه و سیروس نصرالله زاده، «پیگیری سنت‌های ایرانی در سکه‌های اشکانی»، *جستارهای تاریخی*، دوره ۷، ش ۱، ۲۱-۴۶، ۱۳۹۵.
- Aeschylus, *Aeschylus: Volume I*, translation by Herbert Weir Smyth, New York, Putnam's sons, ۱۹۲۲.
- Alram, Michael, *Band IV: Nomina Propria Iranica in Nymmis/Textband. Materialgrundlagen zu den iranischen Personennamen auf antiken Münzen*, Wien, Österreichische Akademie der Wissenschaften, ۱۹۸۶.
- Aristophanes, *Aristophanes: Vol. II*, translation by Benjamin Bickley Rogers, New York, Putnam's sons, ۱۹۲۷.
- Arrian, *Arrian, Volume II: Anabasis Alexandri (Books V-VIII), Indica (Book VIII)*, translation by E. Iliff Robson, Cambridge, MA., Harvard University Press, ۱۹۳۳.
- Bailey, Harold, "Ariana." In *Donum natalicium H.S. Nyberg oblatum*, Edited by Erik Gren, Bernhard Lewin and Helmer Ringgren, ۱-۱۶, Uppsala, Universitetsbiblioteket, ۱۹۵۴.
- Beekes, Robert, *Etymological Dictionary of Greek: Volume Two, With the assistance of Lucien van Beek*, Leiden, Brill, ۲۰۱۰.
- Brock, Roger, "Xenophon's Political Imagery." In *Xenophon and His World: Papers from a Conference Held in Liverpool in July 1999*, Edited by Christopher Tuplin, ۲۴۷-۵۷, Stuttgart, Franz Steiner, ۲۰۰۴.
- Canepa, Matthew, "Rival Images of Iranian Kingship and Persian Identity in Post-Achaemenid Western Asia." In *Persianism in Antiquity*, Edited by Rolf Strootman and Miguel J. Versluys, ۲۰۱-۲۲, Stuttgart, Franz Steiner, ۲۰۱۷.

- Chantraine, Pierre, *Dictionnaire étymologique de la langue grecque: Histoire des mots*, Paris, Klincksieck, ۱۹۷۰.
- Curtis, Vesta Sarkhosh, "The Parthian costume and headdress" In *Das Partherreich und Seine Zeugnisse*, Edited by Joseph Wiesehöfer, ۶۱-۷۲, Stuttgart, Franz Steiner, ۱۹۹۸.
- Curtis, Vesta Sarkhosh, "The Iranian Revival in the Parthian Period" In *The Age of the Parthians*, Edited by Vesta Sarkhosh Curtis and Sarah Stewart, ۷-۲۰, London, I.B. Tauris, ۲۰۰۷.
- Curtius, Quintus, *History of Alexander, Volume I: Books I-V*, translation by John C. Rolfe, Cambridge, MA., Harvard University Press, ۱۹۴۶.
- Demetrius of Phaleron, *Demetrius on style: The Greek text of Demetrius de elocutione edited after the Paris manuscript*, translated by W. Rhys Roberts, Cambridge, Cambridge University Press, ۱۹۰۲.
- Dionysius of Halicarnassus, *The Roman Antiquities of Dionysius of Halicarnassus, Vol I: Books I-II*, translated by Earnest Cary, Cambridge, MA., Harvard University Press, ۱۹۶۰.
- Gardner, Percy, *The Parthian coinage (With eight plates.)*, London, Trübner, ۱۸۷۷.
- Grošelj, M., "Etyma Graeca." *Živa Antika* ۴, ۱۶۸-۷۷, ۱۹۵۴.
- Heckel, Waldemar, "Mazaeus, Callisthenes and the Alexander Sarcophagus." *Historia: Zeitschrift für Alte Geschichte* ۵۵, ۴, ۳۸۵-۹۶, ۲۰۰۶.
- Herodotus, *Herodotus, Vol. I, Books I-II*, translation by A. Godley, New York, Putnam's sons, ۱۹۲۰.
- Herodotus, *Herodotus, Vol II, Books III-IV*, translation by A. Godley, New York, Putnam's sons, ۱۹۲۱.
- Herodotus. *Herodotus, Vol III, Books V-VII*, translation by A. Godley, New York, Putnam's sons, ۱۹۲۲.
- Liddell, Henry G., and Robert Scott, *A Greek-English Lexicon, Ninth Edition with Revised Supplement*, Oxford, Oxford University Press, ۱۹۹۶.
- Lloyd Llewellyn-Jones, "Great Kings of the Fourth Century BCE and Greek Conceptions of the Persian Past." In *Greek Notions of the Past in the Archaic and Classical Eras*, Edited by John Marincola, Lloyd Llewellyn-Jones and Calum Maciver, ۳۱۷-۳۴۶, Edinburgh, Edinburgh University Press, ۲۰۱۲.
- Lloyd Llewellyn-Jones and James Robson, *Ctesias' History of Persia: Tales of the Orient*. London, New York: Routledge, ۲۰۱۰.
- Olbrycht, Marek, "Parthian King's Tiara-Numismatic Evidence and Some Aspects of Arsacid Political Ideology." *Notae Numismaticae* ۲, ۲۷-۶۱, ۱۹۹۷.
- Olbrycht, Marek, "The Titulature of Arsaces I, King of Parthia." *Parthica* ۱۵, ۶۳-۷۴, ۲۰۱۳.
- Plutarch, *Plutarch's Lives, Vol. XI: Aratus. Artaxerxes. Galba. Otho. General Index*, translation by Bernadotte Perrin, Cambridge, MA., Harvard University Press, ۱۹۲۶.
- Schmidt, Erich, *Persepolis III: The Royal Tombs and Other Monuments*, Chicago, University of Chicago Press, ۱۹۷۰.
- Sellwood, David, *Introduction to the Coinage of Parthia*. ۲nd ed. London, Spink & Son Ltd, ۱۹۸۰.
- Sinisi, Fabrizio, "The Coinage of the Parthians" In *The Oxford Handbook of Greek and Roman Coinage*, Edited by William E. Metcalf, ۲۷۵-۲۹۴, Oxford, Oxford University Press, ۲۰۱۲.

- Shapur Shahbazi, A, "Clothing ii. In the Median and Achaemenid periods." In *Encyclopaedia Iranica* V/7, ۷۲۳-۳۷, ۱۹۹۲, Accessed February ۲۴, ۲۰۱۸, <http://www.iranicaonline.org/articles/clothing-ii>.
- Strabo, *The geography of Strabo, Volume V: Books 10-12*, translated by Horace Leonard Jones, Cambridge, MA., Harvard University Press, ۱۹۶۱.
- Strootman, Rolf, "Imperial Persianism: Seleukids, Arsakids and Fratarakā" In *Persianism in Antiquity*, Edited by Rolf Strootman and Miguel John, ۱۶۹-۱۹۲, Stuttgart, Franz Steiner, ۲۰۱۷.
- Thieme, Paul, "Ein Iranisches Kulturlehnwort in Der Vedischen Prosa?" *Zeitschrift Der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft* ۹۲, ۴۷-۵۲, ۱۹۳۸.
- Vogelsang, W.J., *The Rise and Organisation of the Achaemenid Empire: The Eastern Iranian Evidence*, Leiden: Brill, ۱۹۹۲.
- Wolski, Josef, *L'empire des Arsacides*, Leuven, Peeters, ۱۹۹۳.
- Wroth, Warwick William, *Catalogue of the coins of Parthia*, London, The Trustees, ۱۹۰۳.
- Xenophon, *Xenophon III: Anabasis, Books I-VII*, translated by Carleton L. Brownson, Cambridge, MA., Harvard University Press, ۱۹۶۰.
- Xin, Wu, "O Young Man ... Make Known of What Kind You Are': Warfare, History, and Elite Ideology of the Achaemenid Persian Empire." *Iranica Antiqua* ۴۹, ۲۰۹-۹۹, ۲۰۱۴.